

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مرحله‌ی آماده‌سازی فایل			
تکمیل مآخذ و ویرایش نهایی	ویرایش دوم	ذکر مآخذ	تصحیح و ویرایش اولیه

محبت (ص ۱۱۴ ف ۳)

❁ دل مثل غنچه‌ی گل است. خداوند غنچه‌ی ولایت و محبت اهل بیت را در سرّ مؤمنین قرار داده است. این غنچه در آغاز سفت است، آفتاب دنیا نمی‌تواند این غنچه را باز و شکوفا کند. باران رحمت الهی که ببارد و خورشید محمد ﷺ که بتابد، این غنچه می‌خندد و باز می‌شود. این غنچه جز با بوی عطر محمد و آل محمد ﷺ نمی‌خندد. وقتی که غنچه‌ی دل انسان با خدا خندید و از خدا و حقیقت نفس خودش راضی شد، دیگر غم او را نمی‌گیرد. موت غنچه‌ی دل مؤمن را باز می‌کند. با موت این گل می‌شکند و زیبایییش را آشکار و عطرش را پراکنده می‌کند. هر دلی که خندید دیگر نه مخلوق او را می‌شناسد و نه او مخلوق را می‌شناسد؛ تنها خدا او را می‌شناسد و او نیز تنها خدا را می‌شناسد.

تمام ظرفیت‌های کمالی که در انسان وجود دارد؛ انسانی که تا قرب الهی می‌تواند بالا رود و تا مسند خلیفه‌الاهی عروج پیدا کند، این ظرفیت‌ها، پتانسیل‌ها و استعدادها اول به‌صورت بالقوه در وجود انسان هست؛ مثل غنچه‌ای که استعداد گل شدن، استعداد زیبایی‌ها و استعداد عطر گل در آن هست؛ اما ظاهر غنچه اول یک چیز سفتی است. مثلاً گل سرخ را نگاه کنید، غنچه‌اش اول یک چیز سفتی است؛ حتی مثل یک تکه سنگ می‌ماند؛ به سر هر کس هم بخورد دردش می‌آید. پوست سبزی محکم روی آن را گرفته و سفت است؛ اما استعداد باز شدن دارد و می‌تواند بشکند. شکفتنش چه می‌خواهد؟ این‌که بارانی ببارد، آفتابی بتابد، نسیمی بوزد و این گل بشکند. غنچه‌ی گل در طبیعت، سایه‌ی دل،

قلب و حقیقت وجود ماست. غنچه‌ی روح، جان و دل انسان هم اولش سفت است و انسان چیزی از آن نمی‌بیند؛ نه عطری نه زیبایی، اول چیزی نشان نمی‌دهد. اول نشان نمی‌دهد که در درون دوستان اهل بیت چه چیزی است، خدا می‌داند چه چیزی در آنها قرار داده؛ منتها سر بسته است؛ نه خودشان می‌فهمند چیست نه دیگران می‌فهمند. نه خودشان قدر خودشان را می‌دانند که خدای متعال چه گوهری در سر آنها قرار داده، نه بقیه‌ی خلق می‌فهمند که اینها چه موجود بزرگی هستند؛ مثل همان غنچه‌ی ناشکفته‌اند. آفتاب دنیا نمی‌تواند غنچه‌ی دل را باز کند. آفتاب دنیا چه کره‌ی خورشید را بگیرد، چه گرماهای دنیایی، شادی‌های دنیایی، هیچ‌یک از این موقیّت‌های دنیایی غنچه‌ی دل را نمی‌تواند باز کند. چیزی که می‌تواند غنچه‌ی دل را باز کند، استعدادها را شکوفا کند و عطر و زیبایی این گل را آشکار کند، باران رحمت الهی است؛ یعنی اگر انسان خودش را در معرض رحمت الهی قرار دهد، قرآن درباره‌ی پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: «وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ»^۱ شخص خودش را در معرض رحمت الهی قرار دهد. نسیم و باد رحمت که می‌وزد و باران رحمت که می‌بارد، خودش را کنار نکشد و خودش را عرضه کند. در روایات داریم: «إِنَّ [لِرَبِّكُمْ] فِي أَيَّامِ دَهْرِكُمْ نَفْحَاتٍ» در روزهای زندگی روزگار شما نفحه‌های آسمانی و الهی وجود دارد «أَلَا فَتَعَرَّضُوا لَهَا [وَأَلَّا تُعْرَضُوا عَنْهَا]»^۲ وقتی این نفحه می‌وزد خودتان را به نفحه‌های الهی عرضه کنید، اعراض و پشت نکنید؛ یعنی رحمت خدا هست و رحمت خدا کسی را استثنا نکرده است. رحمانیت حضرت حق همه را زیر پوشش گرفته و رحیمیت حضرت حق هم از احدی دریغ نشده است، کسانی که از رحمت رحیمیه یعنی رحمت خاص حضرت حق محرومند، خدا آنها را محروم نکرده است، آنها خودشان را محروم کرده‌اند. آنها از زیر باران زیر سقفی آمده‌اند که باران به آنها نبارد؛ والا باران رحمت حضرت حق دریغ نداشت که به کسی برسد،

^۱. سوره‌ی انبیاء، آیه‌ی ۱۰۷.

^۲. مجلسی، بحار، ج ۶۸، ص ۲۲۱ و فیض کاشانی، الوافی، ج ۱، ص ۵۵۲ و هاشمی خویی، منهاج البراعة فی شرح نهج البلاغه، ج ۱۹، ص

همه را شامل می‌شد و همه را در بر می‌گرفت. انسان خودش را به باران رحمت الهی که می‌بارد عرضه کند، زیر باران برود، در سیره‌ی اهل بیت علیهم‌السلام داریم که وقتی باران می‌آمد امیرالمؤمنین علیه‌السلام مخصوصاً زیر باران می‌رفتند صورت خود را زیر باران می‌گرفتند، دست به صورت می‌کشیدند مثل اینکه صورت خود را می‌شستند. باران رحمت الهی، نازله، رقیقه و شکل کوچک همان رحمت حقیقی الهی است. نازل باران هم چیز بزرگی است. ماء مظهر ولایت است، آب مظهر ولایت است، باران مظهر ولایت است. وقتی باران می‌بارد انسان خودش را زیر باران ولایت خدا و اولیای خدا قرار دهد که نکته‌ی مهمی است. انسان زیر باران برود، خودش را کنار نکشد، چتر روی سرش نگیرد. گاهی چتر خودخواهی، چتر تکبر، چتر دنیاطلبی، چتر غفلت، چتر معصیت را روی سرمان می‌گیریم و خودمان را از بارانی که خدا فرستاده محروم می‌کنیم؛ و الاً باران رحمت الهی از کسی دریغ نشده است. هرکس محروم مانده، خودش خودش را محروم کرده است. باران رحمت الهی که ببارد کمی بنشینیم و راجع به خودمان بیندیشیم؛ راجع به اینکه خدا چه کرده و چه کار می‌کند و لطف و رحمت الهی را ببینیم. ببینیم چون لذتش در دیدن آن است، نبینیم خیلی کیف ندارد، رحمت الهی هست؛ ولی آن را نمی‌بینیم. بنشینیم کمی تفکر و تأمل کنیم و ببینیم خدا از لطف، عنایت، رحمت و لطافت چه‌ها کرده و می‌کند. بهر حال خودمان را در معرض قرار بدهیم. گاهی حالت‌های قشنگی می‌آید، زود رها نکند؛ مثلاً شخص سر سجاده نشسته و حال خوشی به او دست می‌دهد؛ زود بلند نشود بگوید اللهم صل علی محمد و آل محمد، و دنبال کارهای دنیوی برود، حالا که نسیم بهشتی آمده پشت نکن، بنشین و بگذار این رحمت حسابی همه‌ی وجودت را بگیرد و همه‌ی جانت را بشوید و زنده کند. باران رحمت الهی می‌بارد، پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم خورشید عالم حقیقت است، فرمود: «وَالشَّمْسُ وَضُحَاهَا»^۳ از آن طرف هم فرمود: «وَالضُّحَى؛ وَاللَّيْلِ إِذَا سَجَى؛ مَا وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَ مَا قَلَى»^۴ خورشید عالم حقیقت رسول

۳. سوره‌ی شمس، آیه‌ی ۱.

۴. سوره‌ی ضحی، آیه‌های ۱ و ۲ و ۳.

خداست، همان‌طور که ماه عالم حقیقت امیرالمؤمنین علیه السلام است. شمس نبوت و ماه ولایت در آسمان حقیقت پیامبر و امیرالمؤمنین علیه السلام هستند، انسان از این آفتاب بهره ببرد، خودش را در معرض قرار دهد، در سایه نیاید، زیر سقف نیاید، خودش را در معرض تابش آفتاب نبوی قرار دهد. خوشبختانه امسال را هم به نام پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نامیدند که حسن تسمیه‌ای است، ان‌شاءالله امسال خودمان را زیر آفتاب روشنی‌بخش و گرم‌کننده‌ی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، خلق نیک و ستوده و مکتب بلند و سرشار از معرفت پیغمبر صلی الله علیه و آله قرار دهیم، قرآن فرمود: «**وَ إِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ**»^۵ خودمان را زیر این آفتاب قرار دهیم تا جانمان گرم و روحمان روشن شود. روشنایی و گرمای این آفتاب هم که می‌رسد، غنچه‌ی دل می‌خندد، یعنی چه؟ یعنی دل انسان راضی می‌شود. «**يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ؛ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً**»^۶ انسان به مقام رضا برسد، دلش می‌خندد. وقتی انسان از خدا راضی شد، از حقیقت خودش هم راضی شد؛ چون وقتی از خدا راضی شوی از حقیقت خودت هم راضی می‌شوی. از حقیقت خودت راضی شوی، از خدا هم راضی می‌شوی، آن‌وقت دل می‌خندد، فرد به مقام رضا می‌رسد، غنچه‌ی دل باز می‌شود و عطرش همه‌ی فضای روح و جان انسان را پر می‌کند؛ حتی فضای اطراف فرد را هم پر می‌کند و دیگرانی هم که دور و بر انسان هستند از آن عطر بهره و لذت می‌برند. گفت: بعد از رضا لا سخط، وقتی رضا آمد دیگر سخط و غضب و دلخوری از خدا بی‌معناست، دلخوری از زندگی بی‌معناست؛ چون کسی که از زندگی خود دلخور است از خدا دلخور است. «**مَنْ أَصْبَحَ عَلَىٰ الدُّنْيَا حَزِينًا فَقَدْ أَصْبَحَ عَلَىٰ اللَّهِ [رَبِّهِ] سَاخِطًا**»^۷ کسی صبح کند در حالی که از وضعیت زندگی دنیویش محزون است، از دست خدا محزون است، صبح کرده در حالی که از خدا غضبناک است. غم، غضبناک شدن و دلخور شدن از خداست. راجع به هر چیز غمگینیم از خدا ناراحت و رنجیده خاطریم؛ چون غیر خدا

^۵ سوره‌ی قلم، آیه‌ی ۴.

^۶ سوره‌ی فجر، آیه‌های ۲۷ و ۲۸.

^۷ مجلسی، بحار، ج ۱۳، ص ۳۴۸ و طوسی، امالی، ص ۲۲۹ و محدث قمی، سفینة البحار، ج ۳، ص ۲۸۱.

کسی در عالم کاره‌ای نیست؛ هر چه شده را خدا کرده بنابراین دلخور شدن از هر چیزی دلخور شدن از خداست. کسی که با خدا آشتی کرد، با خدا رفیق و صمیمی شد، از خدا راضی شد، دیگر سخط غضب، غم، حزن و اندوه سراغش نمی‌آید و شادی دائم است. تا قبل از این غم و شادی با هم آمیخته است، یک لحظه می‌خندی، یک لحظه می‌گریی که برزخ طی می‌کنی. دنیا یک پارچه غم است، برزخ بعضی وقت‌ها غم و بعضی وقت‌ها شادی است، قیامت یک پارچه شادی است، قیامت جایی است که انسان خدا را می‌بیند. وقتی فقط خلق را دیدی، دلخور، غضبناک و ناراحتی؛ این چرا این‌طوری کرد، آن چرا این‌طوری کرد، این حقّ مرا خورد، آن به من جفا کرد، این مرا تحویل نگرفت، آن به من توهین کرد، وقتی خلق را می‌بینی، یکپارچه غصّه و حزن هستی؛ وقتی هم خلق و هم خدا را دیدی، وقتی خدا را یاد می‌کنی شادی و رضا می‌آید و وقتی غافل می‌شوی و خلق را می‌بینی، غصّه و غم می‌آید که این برای برزخ است، اما وقتی فقط خدا را دیدی و خلق را ندیدی، گفت:

مردان خدا پرده‌ی پندار دریدند یعنی به جهان غیر خدا هیچ ندیدند

وقتی هیچی ندیدی، گفت:

یکی هست و هیچ نیست جز او وحده لا اله الا هو

وقتی در زندگی غیر خدا ندیدی، دیگر چه غمی؟ چه غصّه‌ای؟ غم و غصّه برای چه؟ خدا که هست چه غصّه‌ای؟ حافظ می‌گوید:

یار با ماست چه حاجت که زیادت طلبیم دولت صحبت آن مونس جان ما را بس

دیگر کجا غصّه، وقتی او هست چه غصّه‌ای، چه غمی؟ چه حزنی و چه اندوهی؟ وقتی او هست، گفت:

در دیاری که تویی بودنم آنجا کافیت آرزوی دگرم غایت بی‌انصافی است

وقتی او هست، کجا غم می‌آید؟ غم تاریکی است، وقتی خورشید هست کدام تاریکی؟ تاریکی نیست. خورشید توحید که طالع شد، قیامت انفسی در وجود انسان برپا می‌شود، دیگر تاریکی نیست، آنجا سایه نیست. در قیامت چون خورشید توحید طالع شده کسی سایه ندارد. راجع به پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ هم شنیدید که حضرت رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ سایه نداشتند؛ چون خود خورشید که سایه ندارد. پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ خودشان خورشید بودند، خورشید که سایه ندارد. وقتی خورشید توحید در جان انسان طالع شود، قیامت انفسی فرد بر پا می‌شود، دیگر تاریکی و سایه نیست. غم‌ها، سایه‌ها و تاریکی‌هاست؛ لذا وقتی سر از قیامت در آورد دیگر غیر خدا را نمی‌بیند و با خداست. کسی که با خدا باشد کجا غم دارد؟ کسی با معشوقش باشد، غم ندارد. گفت تو را دارم چه غم دارم؟ این است که وقتی غنچه‌ی دل مؤمن می‌خندد و به مقام رضا نائل می‌شود دیگر غم سراغش نمی‌آید. همه‌ی عالم زیر و رو شود ککش نمی‌گردد. مولانا می‌گوید: مرغان آبی را چه غم تا غم خورد مرغ هوا. مرغ آبی می‌شود و هر طوفانی برخیزد هیچ اثری برایش ندارد. بزرگترین طوفان‌های غم در عالم بلند می‌شود؛ اما او مرغ آبی است چه غم دارد؟ غم ندارد، بزرگترین مصائب در دنیا برپا می‌شود ککش نمی‌گردد، راحتِ راحت است، در آغوش الهی است، در قبضه‌ی الهی است، چه غمی دارد؟ از چه نگرانی دارد؟ چی کم دارد که به خاطرش غصه بخورد و غم داشته باشد؟ سراغ چنین فردی غم و غصه نمی‌آید.

چه می‌شود که غم سراغ فرد نمی‌آید؟ کسی به موت نائل شود دیگر غم سراغش نمی‌آید؛ چون همه‌ی غم‌ها کمی از موت است. غم نداری، غم این که آبرویم رفت، غم کمبودها، غم بی‌حرمتی‌هایی که به فرد می‌شود همه از موت است. وقتی کسی مرد نه دارایی دارد، همه‌ی داراییش را دیگران تقسیم می‌کنند و تمام شد، نه احترام دارد، جنازه‌اش را روی سنگ غسل‌خانه می‌اندازند، لنگش را می‌گیرند از این طرف به آن طرفش می‌کنند کدام احترام؟ هر چه شما به خاطرش غصه می‌خورید کاملش در موت و مرگ است. وقتی کسی تن به موت داد، دیگر این کوچک‌ها نمی‌تواند اوقاتش را تلخ کند. گفت: به مرگ می‌گیرند که به تب راضی شود. وقتی انسان خودش را به مرگ می‌گیرد، به تب راضی می‌شود و دیگر چیزی نمی‌تواند اوقاتش را تلخ کند؛ چون او بنا را روی آخر‌آوری گذاشته بود. در فرمایشات امام

عسگری علیه السلام هم بود: «**اَكْثَرُوا ذِكْرَ اللَّهِ وَ ذِكْرَ الْمَوْتِ**»^۸ کسی بنا را بر موت گذاشت و به موت تن داد،

دیگر هیچ چیز نمی‌تواند اوقاتش را تلخ کند؛ اگر انسانی به اینجا رسید، گم می‌شود. گفت:

الهی به آنان که در تو گمند نهان از دل و دیده‌ی مردمند

این‌طور انسان‌ها در خلق ناشناسند. اینها را نمی‌شود شناخت؛ یعنی حقیقت آنها را نمی‌شود شناخت.

اسم آنها را می‌شود دانست، قیافه‌ی آنها را می‌شود شناخت، بین خلقند؛ ولی کسی آنها را نمی‌شناسد؛

حقیقت آنها و عظمتی که در باطن اینهاست برای خلق ناشناخته است؛ اینها غریب هستند.

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: «**بَدَأَ الْإِسْلَامُ غَرِيبًا وَ سَيَعُودُ غَرِيبًا فَطُوبَى لِلْغُرَبَاءِ**»^۹ اسلام کارش را با غربت آغاز

کرد، به زودی کارش دوباره به غربت می‌کشد و خوشا به حال کسانی که غریبند، خوشا به حال آنهايي

که در دنیا غریبند؛ چون کسی که اهل‌الله شد در دنیا غریب است، کسی او را درک نمی‌کند، هیچ‌کس

حرف‌های او را نمی‌فهمد؛ برای او هم حرف اهل دنیا معنا ندارد. در عالم غریب غریب می‌شود. «**فَطُوبَى**

لِلْغُرَبَاءِ» کسی از آنجا سر در بیاورد، دیگر کسی او را نمی‌شناسد. نمی‌داند او کیست؟ ظاهری از او

می‌شناسیم، با او رفیقیم، کنارش می‌نشینیم، دوستش داریم؛ اما او کیست؟ امام رضا علیه السلام

غریب‌الغرباست. بعضی می‌گویند امام رضا علیه السلام این همه صحن و سرا و زائر و ... دارد کجایش غریب

است؟ اینها فکر می‌کنند غریبی یعنی اینکه کسی سراغش نمی‌رود، کسی او را نمی‌شناسد، اسمش را

بلد نیست، خانه و زندگی ندارد، نه، اولیای خدا در این عالم غریبند، کسی آنها را نمی‌شناسد. آنها در

این دنیا غریبند، نه کسی حقیقت آنها را می‌شناسد و نه آنها دیگر کسی را می‌شناسند؛ آنها هم دیگر

حواسشان اینجا نیست آنها اینجا نیستند، گفت:

^۸ ابن‌شعبه‌حرآنی، تحف‌العقول، ص ۴۸۸ و مجلسی، بحار، ج ۷۵، ص ۳۷۲.

^۹ مجلسی، بحار، ج ۲۵، ص ۱۳۶.

هرگز وجود حاضر و غایب شنیده‌ای من در میان جمع و دلم جای دیگر است

عارفی گفت: من عمری با خدا حرف می‌زدم، خلق فکر می‌کردند که من با آنها حرف می‌زنم. او دیگر کسی را نمی‌شناسد، یک‌پارچه حواسش آن طرف است. البته وجودش منبع برکت برای خلق است، می‌آید می‌رود حرف می‌زند و جمع هم حرف‌های او را گوش می‌دهند و بهره می‌برند؛ اما او اینجا نیست؛ او با یکی دیگر حرف می‌زند؛ شنونده‌ی او یکی دیگر است؛ بقیه‌ی خلق هم نشسته‌اند و استفاده می‌کنند؛ ولی شنونده‌ی او شخص دیگری است؛ او با حقیقت ذات خودش حرف می‌زند، نه او خلق را می‌شناسد و نه خلق او را می‌شناسد؛ در این عالم غریب غریب می‌شود و خوشا به حال این غریب‌ها.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَعَجِّلْ فَرَجَهُمْ